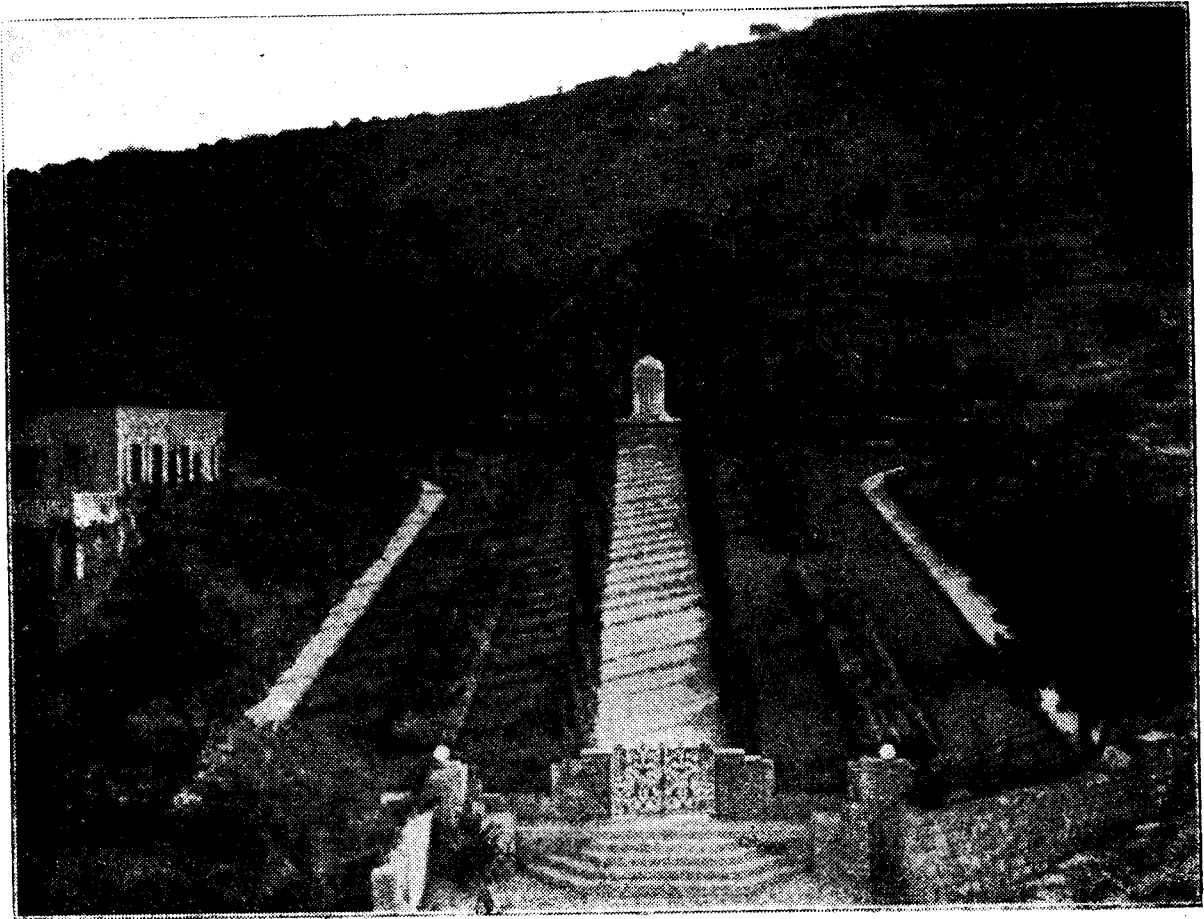


# آهنکس پدیع

سال پنجم

شماره پانزدهم



# آهنگ بدیع

نشریه جوانان بهائی طهران

مقالات بتصویب لجنه ملی نشریات امیری میسر شد

هر ماه بهائی یک شماره منتشر میشود

وجه اشتراك سالیانه

برای طهران ۱۶۰ ریال

برای ولایات ۱۴۰ ریال

سال پنجم

شهر السلطان ۱۰۷

شماره پانزدهم

## فهرست مندرجات :

۳۱۶	صفحه	۱ - لوح مبارك حضرت عبدالبهاء
۳۱۷	•	۲ - كلمات مكنونه
۳۲۰	•	۳ - از تنگنای جهانی بفرودس معانی
۳۲۱	•	۴ - گوشه ای از تاریخ
۳۲۳	•	۵ - شاه نعمت الله ولی
۳۲۶	•	۶ - نامه ای بدوست
۳۲۷	•	۷ - شعر ( جنت نعیم )
۳۲۶	•	۸ - شرح حال - ناب شیخ الرئیس
۳۳۶	•	۹ - آهنگ بدیع وخوانندگان

شرح عکسها - روی جلد - منظره ای از کوه کرمل ( مقام حضرت ورقه مبارکه علیا )

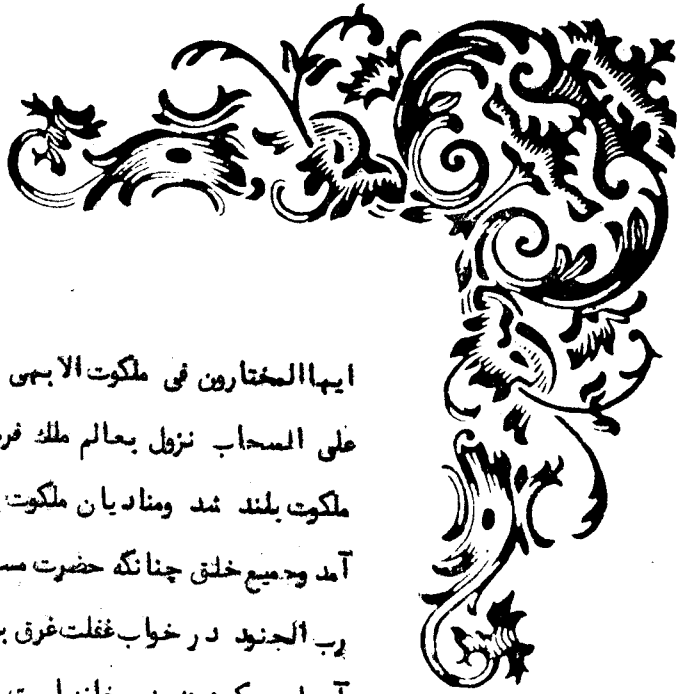
متن - ۱ - جشن جوانان بهائی اصفهان در سال ۱۰۶ بدیع ۱۳۲۸ شمسی

۲ - کمیسیون احتفالات شماره ۱ جوانان بهائی طهران در سال ۱۰۶ بدیع ۱۳۲۸ شمسی

شماره مسلسل ۹۱

بهمن ۱۳۲۶

آدرس مکاتبات - طهران - شرکت سهامی نونهالان - ایرج متحدین  
مراجعات - حظيرة القدس ملی - دفتر مجله آهنگ بدیع



### سوالله

ایها المختارون فی ملکوت الابهی شکر کنید رب الجنود را که از آسمان غیب را کبیا  
علی السحاب نزول بعالم ملک فرمود و از پرتو شمس حقیقت شرق و غرب روشن گشت و ندای  
ملکوت بلند شد و منادیان ملکوت باهنگ ملاء اعلی بشارت ظهور دادند و عالم وجود باهتزاز  
آمد و جمیع خلق چنانکه حضرت مسیح میفرماید در خواب بودند یعنی یوم ظهور و نزول -  
رب الجنود در خواب غفلت غرق بودند چنانکه در انجیل میفرماید که مجیی من مانند  
آن است که در درختان است و صاحب خانه خبر ندارد شماها را از میان خلق انتخاب  
فرمود و دیدها بنور هدی باز شد و گوشها باهنگ ملاء اعلی همراه گشت دلها زنده  
شد و جانها حیات جدید یافت و از موهبت کبری بهره و نصیب گرفت شکر کنید خدا را که  
دست موهبت کبری چنین تاج مرصعی بر فرق شما نهاد که جواهر زواهرش الی الابد  
برقرون و اعصار میتابد بشکرانه این هدایت کبری همت را بلند کنید و مقصد را ارجمنده  
بقوت ایمان بموجب تعالیم الهی رفتار نمائید و اعمال را تطبیق باحکام الهی فرمائید  
کلمات مکنونه تلاوت کنید و مضمون دقت کنید و بموجب آن عمل نمائید الواح طرازات و  
کلمات و تجلیات و اشراقات و سفارات را با معان نظر بخوانید و بموجب تعالیم الهیه قیام  
نمائید تا آنکه دریک شمعی روشن گردید و شاهد انجمن شوید و مانند گل گلشن رایحه  
طیبه منتشر نمائید چون بحر بر جوش و خروش شوید و چون ابر فیض آسمانی میذول دارید  
باهنگ ملکوت الابهی دساز گردید و آتش جنگ بنشانید و علم صلح بلند نمائید وحدت عالم  
انسانی ترویج دهید و دین را وسیله محبت و مودت بجمیع بشر شمرید و جمیع خلق را -  
اغنام الهی دانید و خدا را شهبان مهربان شناسید که جمیع اغنام را می پرورد و در چمن و  
مرغزار رحمت خویش میچراند و از چشمه حیات مینوشاند این است سیاست الهی این است  
موهبت رحمانی این است وحدت عالم انسانی که از جمله تعالیم الهی است . . . . .

## کلمات مکنونه

\*\*\* ( بقلم جرج تاونزند ) \*\*\* ( ترجمه : هوشمند فتح اعظم ) \*\*\*

این امر اعظم ملتقای ادیان عالم است و همه آنها را در کوره ای از نار محبت میگذارد و بهم میآمیزد و یکی میسازد . " هذا ما نزل من جبروت العزة بلسان القدرة والقوه على النبيين من قبل وانا اخذنا جواهره و اقمناه قميص الاختصار . "

در عصریکه همه چیز قمیص اختصار در بر کرده هیچ ملخصی مشابه این کتاب دیده نشده است و هیچ قلمی در پی آن نرفته است که در ضمن صفاتی معدود خلاصه ای چنین مختصر و در عین حال کامل از جواهر ادیان - عالم فراهم آورد . چاپ جدید کلمات مکنونه ترجمه حضرت ولی امرالله ( بانگلیسی ) بیش از پنجاه و پنج ورق - کوچک نیست اما با این حال در آن صفحات معدود هرگز از ایجاز مخل و ترخیم مطالب نشانی نمیتوان یافت بلکه برعکس بلاغت و قوت و هدویت يك اثر اصلی و کامل در آن مشهود است . این کتاب پر از صنایع بدیعی است . معارف از افکار عالیه است . مشحون از عواطف رقیقه است . و انسان حتی در ترجمه اش نیز همان قدرت و هیمنه در سبک انشاء و همان اعجاز مضمون و ممتازی که چنین اثری باید داشته باشد مشاهده میکند : \* \* \* اثری که با حرارت و دقتی بینظیر محبت عاشقانه را با ابهت و جلال پیوند میدهد .

ته الیم این کتاب همیشه با روحانیتی شدید و ثابت

همراه و ملازم است و خواننده با تلاوت قطعه اول آن احساس میکند که در عوالم ملکوت پیروز در آمده است و مادام که این کتاب را میخواند این حال خوش و این وسعت نظر در او باقی میماند و در گز قرائت تعالیم و اوامری که جهت اعمال یومیه در آن مذکور است از قبیل ( لزوم کسب و کار و تهیه مایحتاج حیاتی که باید در محبت الله بآخِر رسد ) آن حال خوشتر زائل نمیکرد . تصویرری که این کتاب از انسان و طبیعت انسانی بدست میدهد پسر حالی و اعیل است . اگر انسان بظاهر " پسر خاك " " سایه نابود " است ولیکن به حقیقت رفیق عرش " است و از " بنا " اله و صفی الغیب " محسوب .

" جمیع ذرات ممکنات و حقایق کائنات " بر تربیت انسان - گماشته شده و مقصود از جمیع تعالیم ادیان آنست که ویرا قابل محبت الهیه گرداند و قادر سازد تا از مواهب پروردگار بهره مند گردد .

کلمات مکنونه نغمه عشق است . داستان عشق جمیع قرون و اعصار است یعنی عشق خدا و عشق خالق و مخلوق . موضوعش وفای خدا و بیوفائی انسان است . از معشوق حقیقی حکایت میکند که خلق را از نفس خویش جدا فرموده تا بقوت روحی که در او دمیده با اختیار خود طریق وصل پیوند و موصول او که " ذنالماء " وی و رضوان ابدی است در آید . و با وجود غفلت ناسر که به خیالات واهی

پرداخته و از خدا غافل مانده اند آنانرا بحال خود نگذاشته و بلحاظ محبت لانهایه ایشان را دعوت فرموده است تا بابواب مفتوح جنت ایمنی روی آورند .  
اما این داستان عشق ناتمام است یعنی خدا - انسان را بخود میخواند و چون کلا مشرباخر میرسد تاه مل میفرماید که از انسان لبیک شنود . آری منتظر جواب است .

عشق علت خلق است . عشق بدایت و نهایت است عشق طریق ( وصول بمقصود ) است . خدا کنز مخفی بود و چون حب خود را در انسان دید او را از بادیه های عدم بیرون آورد و مثال خود را در او ظاهر فرمود و مثال خویش را قرار داد . انسان چون از خدا جدا است چیزی ندارد و معدوم است و چون با اوست مالک کل شیء است خدا جمیع ذرات ممکنات و حقائق کائنات را بر تربیت او گماشت .

انسان ملك خداست و ملك خدا لایقنی است و نور خداست و نور خدا لایقنی است و سهاه اوست و سهاه لایقنی . و قمبر اوست و قمیصه لایقنی با گل محبت عجین گشته است و با جوهر علم غنی و - شریف شده است . و انسان مشكات خداست و نور الانوار از او ساطع است . و حصن خداست و محبة الله در او لایق است قلبش مقر خداست و روحش مهبط ظهور او چون روحش را پاك گرداند عوالم قبل از ولادت خود را بیان آرد و از عهدی که خدا در روز التست با او نموده است خبر گیرد . و چون در نفس خود نگرد ملاحظه

کند که خداوند قادر علی اعلی بنفسه در او قائم است زهی حسرت و دریغ که انسان در این جدائی از حقیق چنان بظواهر فریبند و عالم ناسوت مغرور گشته که از آغاز و انجام خود غافل و از حقیقت خود بیخبر است از معشوق حقیقی دور مانده و دل بغیر او سپرده و - دشمن او را در خانه اش راه داده است . در حبس نفس گرفتار است و از مرگ که برای او بشارتی است خائف و هراسان . از خمر باقی گذشته است و بحام فانی اقبال کرده . بسططنت فانیه از ملکوت باقی محروم مانده و مغرور و نافرمانی چنان او را محجوب نموده که بایسن تصورات بیشتر خود را راضی و قانع ساخته است . دیگر در این حال او را یارای سخن نه و قدرت آن نیست که حقیقت را با آنکه عریان در مقابلش جلوه میکند بشناسد . و هر چند بساحت عز در آید و بملقای موعودی که ظهورش را بجان و دل آرزو میکرده بار یابد و وجه خداوند قدیر در نهایت جمال با و متوجه گردد باز او را نه بیند و چشمش بجمال دوست نیفتد و دستش بدامن یار نرسد اگر چه در هر بیان دوست هزاران هزار اسوار است ولیکن کجا است نفسی که بیابد و نفسی که با و توجه نماید خدا قلب انسان را محل و منزل خویش قرار داده اما انسان منزل و محل او را بغیر او واگذاشته این است که او در میان خویشان و در مکان خود لا مکان و حتی بسظلم ایشان مبتلا است . حمامه قدسی در چنگ جفدان گرفتار است و شمع باقی را آریاح فانی احاطه کرده و جمال غلام الهی در غلبه تیره ظلمانی مستور مانده و

۱۷۲۵ - ۱۷۲۸

سلطان سلاطین عشق در دست رعایای ظلم مظلوم -  
مانده و جمیع اهل سرادق ابهی و ملاء اعلیٰ نوحه  
و ندبه مینمایند اما انسان در کمال راحت در ارض غفلت  
اقامت نموده و خود را هم از دوستان خالص محسوب داشته  
اما خدا با عفو و رحمت واسعه اثر او را بخود وانمیگذارد  
و از حلاک و انعدام نجاتش میدهد .

عتابش مهیمن و شدید است ولی با مهر و محبت قرین است  
او را از وادی غفلت بمیدان فداکاری و مجاهدت دعوت  
میفرماید و از او ایمان و شهادتی میخواهد تا بخدتمش  
موفق گردد و استقامتی طلب میکند تا هر مصیبتی را بکمال  
عبر تحمل نماید و فداکاری و خلوص انتظار دارد تا هنگام  
ابتلای شدائد حتی وقوع مرگ مسرور و شادمان باشد  
او را بهر زبانی نصیحت و وصیت میفرماید و با صراحت و  
قوت تمام نشان میدهد که از عاشقان جمال خویش چه  
انتظار دارد مشقات و خطرات طریق منزل مقصود شدید  
است و هم انگیز . اما بالمآل عشق حقیقی بر آن غالب  
خواهد شد و چون غلبه یافت دیگر از آن مصائب و مشقات که  
قوت عشق را نمایان ساخته ممنون خواهد شد .

اما کسی باین سیر و سفر موفق گردد که جز دواى دوست  
در سر نبرد و متوجه با الیه و منقطعاً عما سواه در این  
راه قدم گذارد و اگر اراده جانش دارد کور گردد و از  
مشاهده غیر جمال او بپرهیزد . اگر استماع صوت ملیحش  
را خواهد کرد کر شود تا کلام غیر او را نشنود . اگر از علمش  
نصیب جوید جاهل شود و از سوای علم او فارغ گردد -  
اگر عشق خدا را آرزو دارد از خود بیزار شود . اگر

رضای او طلبد از رضای خود چشم پوشد تا بمقامی  
رسد که در راه دوست از همه بگذرد و شهادت را در  
سبیلش منتهی آمال شمارد .

این جهان را هزاران مانع است که انسان را از خدا  
دور میسازد از قبیل حسد - غرور - تن آسانی - جاه  
طلبی - طمع - افترا - آنچه بخود نمیپسندند بد یگران  
پسندیدن . اما خدا کسانی را که قصد ممالک عشق دارند  
از چنین صفاتی تحذیر میفرماید و انسان را بسروش -  
احب الاشیاء - عندی الانصاف فرمان میدهد و مصلاى  
حاسب نفسک کل یوم قبل ان تحاسب انذاز میفرماید .  
بالاخره خدا خرائی که متعلق بوفاداران خواهد بود که  
تا دم مرگ با او باشند بیاد انسان میآورد و دوزخسیر  
میفرماید که بر شجر الهی فواکه اعفی تقدیر فرموده -  
و راحت ابدی در رضوان دلکش لا مکان مقدر داشته  
چه شیرین است آن سرور آسمانی و چه دلنشین است آن  
سرای جاودانی .

در آن سرا سلطنت غیب در انتظار آدمیان است و در  
آن دیار در بحبوحه لذت وصال جمال پروردگار در -  
ایشان منعکس میشود و آنانرا نظار و آنوار سرمد و خرد  
میسازد .

خدا در این دور اعظم بانسان وعده نوابی جزیل و  
قدرتی شدید عنایت فرموده که در ادوار گذشته سابقه  
نداشته است . الطاف خدا کامل است و آثارش یا هر .  
و برهانش لامع . بر فراز آسمانها باب حدیقه جدیدی  
را گشوده است که انسان را پیش از همه وقت با و نزدیک

\*\*\*\*\*

از تنگنای جهانی بفرودس معنایی

\*\*\*\*\* ( عنایت الله - فائز ) \*\*\*\*\*

بدیع الله مجدوب در ۱۲۸۴ شمسی قدم بحالم نهاد  
و در ۱۲ سالگی یتیم شد این فرزند برومند میرزا آقا  
جان از دوران طفولیت تا حین صعود مورد خشم طبیعت  
بود در دوره کوتاه زندگی خود مرگ پدر - مرگ برادر -  
غرق همشیره زاده و ناملا یما ت دیگر دید ولی دائمی  
خندان و متبسم بود در تجارت و کسب مردم دار و خوش  
خلق - در تحصیل فعال و ساعی در تدبیر نمونه یسک  
معلم کامل بود در دوستی یکرنگ و صمیمی در گفتار  
صریح و شجاع و در خدمات امریه مشار بالبنان بود بسا  
اینکه دبیر ریاضی بود و با اعداد سروکار داشت نطق  
و بیان دلنشین و امثال حکایات شریبا و نمکین بود از ادب  
و ظرافت طبع بی بهره نبود لکن در مزاج جانب ادب  
و نزاکت را رعایت مینمود از یار و اغیار دوستان بیشمار  
داشت و هریک بنحوی شیفته و مجدوب او بودند و در  
حقیقت نام او صفت دوستانش شده بود .

جناب مجدوب پس از مراجعت از آلمان با رضا اقدس  
مشرف شد ولی دلی شکسته داشت و قلبی از مرگ برادر  
خسته حضرت ولی امرالله ارواحنا فداء با و فرمودند  
" مرگ فنا نیست انتقال از حیاتی بحیات دیگر است "  
و جمال مبارک میفرماید " جعلت لك الموت بشارة كيف  
تحزن " این کلمات دلنشین از فم مظهر مولی العالمین  
قلب حزین برادر مرده را تسکین بخشید شاید تکرار این

آیات وسیله تسلی و تشفی دوستان او گردد زیرا  
کسی نیست که از مرگ نابهنگام او محزون نبوده و از فراق  
جانگدازش دلخون نباشد روز تاریخی صعودش رفیق  
مسلمان شریک دیدی چگونه روزگار بما ظلم کرد و او را  
برد و دست دیگرش که از چشم انشراشك جاری بود  
میگفت دست اجل داس را خیلی پائین گرفته است  
در او این خوشه زود بود شاگردان داغ دیده امر که  
در باغ فرود و تنگنای نزد او تحصیل مینمودند در  
نقدان پدر روحانی خود تا آرامگاه او در گلستان -  
جاوید آمده با چشمی گریان شعرها سرودند و نطقها  
کردند یکی او را استاد بینظیر و دیگری او را معلمی  
بیشیل میخواند باری هرچه بود گذشت و این طایر قدسی از  
تنگنای جهانی بفرودس معنایی پرواز کرد مجدوب در -  
سال ۱۳۱۶ از دواج نمود و ملیحه خانم معنوی را برای  
خود شریک غم و الم انتخاب نمود ولی گویا سرعجیبی  
در نام ملیحه موجود است و روزگار غدار از نمک پاشی  
برد و ملیحه جوان حظ وافر میبرد زیرا عنایت الله مجدوب  
نیز در جوانی قرینه خود ملیحه خانم را با سه فرزند تنها  
گذاشت و رفت و بدیع الله مجدوب نیز ملیحه خود را بسا  
چهار فرزند در دوره جوانی منفرد و بیسرپرست گذاشت  
لیکن امید است همانطور که آن ورقه محترمه اطفال را  
بانهایت صبر و انقطاع بشمر رساند و در حال حاضر سر  
( بقیه در صفحه ۳۲۲ )

## گوشه ای از تاریخ

\*\*\*\*\* ( روح الله خوشبین ) \*\*\*\*\*

حضرت اعلی در وجودش چنان رخنه میکند که وزیر بیتدبیر ایران را از طرفداریش از حضرت باب خائف و خائب میسازد او از محضر کبریا درخواست مینماید که اجازه فرمایند باقوه شمشیر و سرنیزه امر بیان را عالم گیر نماید او - میخواهد مال و منال قدرت و قوت خویش را جهت پیشرفت امر در اختیار مولا پیش بگذارد او میخواهد پایتخت کشور را فتح نماید تا بدین وسیله دیانت مقدس حضرت اعلی در یک لحظه سرتاسر ایران را زیر پرچم خویش آورد او آهسته با مولای خویش میگوید "خدا بمن ثروت زیاد عنایت کرده نمیدانم بچه راهی آنها را خرج کنم فکر کردم اگر اجازه بفرمائید اموال خودم را در نصرت امر شما صرفه نمایم و بدان شما بخهران بروم و محمد شاه را باین امر مبارک تبلیغ کنم یقین دارم که موه من خواهد شد و با انتشار امر در شرق و غرب عالم خواهد پرداخت آنوقت حکام و ملوک عالم را با امر مبارک و آئین نازنین دعوت میکنم همه را تبلیغ میکنم"

صدای مهیمن و مقتدر حضرت اعلی کلمات این فدائی پر وفار را قطع کرد حضرت باب میفرمایند: نیت خویشی کرده ای و چون نیت موه من از عملش بهتر است خدا اجر جزیلی بتو برای این نیت بروره عنایت خواهد کرد لکن از عمر من و تو در این دنیا اینقدرها باقی نمانده و نمیتوانیم نتیجه این اقدامات را که گفتی به چشم خود

گنبد طلائی و متلثلائی که آرامگاه یکی از بزرگترین زنان اسلام است در وسط شهر قم میدرخشد و انظار عموم را به خود جلب مینماید ما نیز چون از دور این گنبد طلائی را نظاره میکنیم حیات پرافتخار موه من غیور و شجاعی را که آرزوی فدای جان و مال در راه محبوبی همتای خود نموده و اکنون در کنار یکی از حجره های ضریح حضرت معصومه بخاک سپرده شده بیاد میآوریم در این حال او را تاریخ را یکی پس از دیگری روسه قهقرا ورق میزنیم تا حدود یکصد و شش سال قبل در نظرمان محسوس میشود هیاهوی غریبی است گوشه قیامت برپا شده قائم موعود پس از اینکه در مکه معظمه اظهار امر میفرماید بمولد خویش خاک مقدس فارس باز میگردد و پس از تحمل زجر و زحمت فراوان راه ارض عاد (اصفهان) را در پیش گرفته و خاک این شهری که سالهای متمادی پایتخت عده از بزرگترین فرمانروایان کشور مقدس ایران بوده است متبرک میسازد. توفیق مبارکی که در بین راه خطاب به حاکم این شهر منوچهر خان معتمدالدوله فرستاده شد و بر او چنان اسیر و وانه و حیران میکند که امام معصوم اصفهان را ما مور پذیرائی آن ذات مقدس مینماید و خود گاه و بیگاه برای تشریف به حضور حضرت مقصود بسوی امام معصوم مشرف میشود قلب و روح معتمدالدوله بیگانه چنان منقلب میشود و محبت



بدیعیم و خداوند در پیشرفت امر خود باین وسائل و -  
 وسائلی که گفتی اراده فرموده مقصود را انجام دهد  
 نمیخواهد این امر را بوسیله حکام و سلاطین مرتفع کند  
 اراده خدا این است که بواسطه مساکین و بیچارگان  
 و خون شهدا، امر خود را مرتفع سازد مطمئن باش که  
 خداوند در آخرت تاج افتخار ابدی بر سر تو خواهد -  
 گذاشت و بر کات بيشمار بر تو نازل خواهد کرد .

معمد الدوله خوشحال شد و بقضای حق راضی گشت  
 او خود را برای انتقال از این دنیا بجهان باقی حاضر  
 و آماده ساخت در حالیکه مطمئن بود امر خداوند  
 بوسیله بندگان ضعیف و مظاهر مسکین شرق و غرب عالم  
 منتشر خواهد شد . روح او پس از رهائی از قفس تن  
 بعالم ملکوت پرواز کرد پس از این واقعه بلا یای متواتره  
 جمال ابهی را از شش جهت احاطه نمود . سرگونی  
 آن مظلم آفاق بساحل رود ارس و تیمپهران حضرتش  
 در تبریز بلا انگیز و متعاقب آن زجر و سرگونی جمال  
 کبریا حضرت بهاء الله و مظلومیت کبری بنده بهاء  
 حضرت من اراده الله حضرت عبدالبهاء و شهادت های  
 بینظیر و مثیل مؤمنین امر نازنین و الاخره هزاران -  
 واقعه اسف انگیز که یکی پس از دیگری بوقوع پیوست  
 موجب اشتها و سر بلندی جامعه پیروان امر نازنین  
 گردید بفرموده حضرت عبدالبهاء "عبیت بزرگواری  
 اسم اعظم بشری و غرب رسید آوازه بزرگواریش جنوب  
 و شمال را احاطه نمود روح پرفروش معمده الدوله  
 پیشرفتهائی را که هر کدام در دنبال بلا یی بیرونی

برای امر مالك قدم بدست میآید مشاهده میسازید  
 آرزو میکند که ای کاش هم اکنون در سلك مؤمنین  
 امر الهی میبود و در بارگاه حضرت کبریا بخدمتی  
 نائل میشد و جز همان مردمان ضعیف با عزم و اراده -  
 بینظیر تاج پرافتخار خدمت بعالم انسانی را بر سر -  
 میگذاشت .

آهسته آهسته آفتاب به پشت کوه های باختر فرو میرود سواد  
 شهر قم نیز در تاریکی محزونی کم کم از نظر پدید میشود  
 ولی یاد آن مؤمن فداکار هیچگاه از صفحه دل زدوده  
 نخواهد شد او که مظهر عطاوت و مهربانی بود او که  
 مجمع کمالات انسانی بود و در حقیقت جان خویش را در راه  
 امر گذاشت تا ما در آتیه از خود در صفحات تاریخ  
 و در قلوب آینده گان چه برجای گذاریم تاریخ منتظر  
 نیت اقدامات ماست .

از تنگنای جهانی به ..... بقیه از صفحه ۳۲۰  
 فواد مجذوب در لندن مشغول تحصیل و به خدمات  
 امریه موفق است بزودی این ضلع باوقای مجذوب نیز وظیفه  
 مادری را بنحوا حسن و اکمل انجام خواهد داد ولی  
 باید بدانند که مجذوب در قلب دوستان جای دارد چنانچه  
 حضرت ولی امر الله بدو فرمودند "هیچ وقت شمسار را  
 فراموش نخواهم کرد" (انتهی)

\*\*\*\*\*  
 \*\*\*\*\*  
 \*\*\*\*\*  
 \*\*\*\*\*

شاه نعمت الله ولي

\*\*\* ( از کتاب : ( مقام شعر در ادیان ) ) \*\*\* ( تالیف - روح الله - مهرباخانی ) \*\*\*

شاه نعمت الله ولي از عرفای نامدار ایران است اجدادش از مردم حلب بوده و پیران آمده و او در سال ۷۳۰ در فارس تولد یافته است . شاه نعمت الله علوم مختلفه را فرا گرفته سپس بمکه و مصر مسافرت نموده و در آنجا با سلطان حسین اخلاطی که جزو مبشرین ظهور بوده و با شاعرش اشاره و تفصیح رفت ملاقات کرد سپس بنقاط دیگر از قبیل سمرقند مسافرت کرده و در اکر ایام بر ریاضت پرداخته و اربعینها داشته بالاخره بکرمان رفته و بعد از مدتی در ماهان در ۸۳۲ فوت کرده است شرح حال وی در کتاب مجمع الفصحا و جلد هفتم از نامه دانشوران به تفصیل مذکور و تاریخ فوتش ( عارف اسرار وجود ) است از شاه نعمت الله تالیفات زیادی مانده از جمله دیوان شعر اوست که متا سقانه از گردونه گردش ایام بسلامت بیرون نجسته و بواسطه دوستان نادان اشعارش کم و زیاد شده است يك نسخه دیوان مطبوعش را که در ۲۲۵ صفحه در طهران بچاپ رسانیده اند و در حدود ۱۳۰۰۰ بیت شعر دارد نگارنده در شهر شاه پور ملاحظه و مطالعه نمود ( ۱ ) ولی اشعار اصلی او خیلی کمتر از این است . بنده مدتها در صدد بودم که نسخه صحیح تر از دیوان او را برای نقل بشارتشد در کتاب خود ( ۱ ) همچنان در سفر کرمان در ماهان که مدفن شاه نعمت الله است در کتابخانه مقبره آن مرحوم دو نسخه چاپی دیگر با عده ای ابیات مختلف ملاحظه گشت .

بدست آورم تا اینکه در تبریز نسخه ای خطی نزد جناب غلامرضا روحانی شاعر و ادیب خوش ذوق بهائی بدست آمد که در حدود صد سال از تحریر آن گذشته است و هر چند از دستبرد آخوند های بیسواد ماه مون مانده ولی اغلاط آن کمتر و در حدود ۷۰۰۰ بیت شعر دارد . از بشارات شاه نعمت الله یکی این دو بیت است که در جلد هفتم نامه دانشوران با قدری تحریف و تصحیف ذکر شده و اصل آن چنین است :

در سال غرس من دو قرآن میبینم  
از مهدی و دجال نشان میبینم

دین نوع دگر گردد و اسلام دگر  
این سر نهانست عیان میبینم

دیگر اشعار مفصلی است که نگارنده از نسخه جناب - روحانی اقتباس نموده و از جمله این ابیات است :

قدرت کردگار میبینم      حالت روزگار میبینم  
از نجوم این سخن نمیگویم      بلکه از کردگار میبینم

( غین ) و ( ر ) ( د ) چون گذشت از سال بوالعجب کار و بار میبینم  
بعد از آن خود امام خواهد بود      که جهان را مدار میبینم

میم و حامیم و دال میخوانم      نام آن نامدار میبینم  
صورت و سیرتش چو پیغمبر      علم و حلمش شعار میبینم

قصه ای بس غریب میشنوم      غصه ای در دیار میبینم  
چنگ و آشوب فتنه و بیاداد      از زمین و یسار میبینم

فارت و قتل لشکر بسیار در میان و کنار میبینم  
 دوستان عزیز هر قومی گشته غمخوار و خوار میبینم  
 بقعه خیر سخت گشته خراب جای جمع شرار میبینم  
 اندکی امن اگر بود آن روز در حد کوهسار میبینم  
 در ابیات فوق شاه نعمت الله سال ظهور حضرت اعلی  
 واسم مبارک ایشان و وقایع مهیبه ایام مبارک را یاد کرده  
 (غین) (ر) (د) ۱۲۶۴ است (غ - ی - ن - ۱۰۰۰ ۱۰ ۵۰ -  
 ز ۲۰ - ک) در این تاریخ یا تحریفی در موقع کتابت  
 رخ داده و یا شاه نعمت الله از این تاریخ چنانکه  
 میگوید (بوالعجب کار و بار میبینم) نظر بوقایع مهمه  
 امریه دارد که بعد از این سال بظهور رسید چون واقعه  
 طبرسی و غیر آن میم - حا - میم - دال - نیز جمعا  
 محدد میشود که نیمه دوم اسم مبارک است .  
 در ابیات بعد نیز اشاره ای بظالم عدیده آن عصر  
 و ملحمه های عظمی کرده و امن و امان را در انزوا میداند  
 چنانچه امام نیز در حدیث مشهور آذربایجان چون  
 ذکر وقایع مهمه امریه میرسد میفرماید ( فاذا كان ذلك  
 فكونوا احلاس بیوتکم ) یعنی در این موقع شما بروید  
 و تظاهر جمال قدم که از آن به ( متحرك ) تعبیر میکند  
 خانه نشین شوید چه که در آن ایام بهترین وسیله دوام  
 احباب انزوا بوده و گرنه شاه و وزیر ظالم باحدی ابقا  
 نمیکردند و چه بسا نفوس را که مسلمان بودند و بنام بابسی  
 کشتند . دیگر از بشارت ابیات ذیل است :  
 گرچه میبینم این همه غمها  
 شادی غمگسار میبینم

غم مخور زانکه من در این تشویش  
 خری وصل یار میبینم  
 بعد از آن سال و چند سال دیگر  
 عالی چون نگار می بینم  
 نائب مهدی آشکار شود  
 بلکه من آشکار میبینم  
 پادشاه تمام دانائی  
 سروری باوقار می بینم  
 بنسندگان جناب حضرت او  
 سر پسر تاجدار میبینم  
 مهدی وقت و عیسی دوران  
 هر دو را شهسوار میبینم  
 گلشن شرع را همی بینم  
 گل دین را بیار میبینم  
 اینجهان را جو مصر مینگرم  
 عدل او را حصار میبینم  
 بر کف دست ساقی وحدت  
 باده خوشگوار میبینم  
 تیغ آهن دلان زنگ زده  
 کندوبی اعتبار می بینم  
 زینت شرع و رونق اسلام  
 هر یکی را دوسار می بینم  
 گرز با میسر و شیر با آهو  
 در چرا برقرار می بینم  
 تاجپهل سال ای برادر من دور آن شهریار میبینم

دور او چون شود تمام بکام  
 پسرش یاسادگار مبینم  
 عارف بحدانز آنکه ذکر مصائب ایام حضرت اعلی را مینماید  
 مردم را به ابیاتی از قبیل :  
 گرچه مبینم این همه غمها شادی غمگسار مبینم  
 امیدوار کرده و در ضمن اشعاری اشاره بظهور مبارک حضرت  
 بهاء الله نموده و مصداق بشارات ظهورات الهیه را در -  
 آئینه استقبال وقوع یافته دیده و گرگ و میش و شیرو آسورا  
 هم چرا ملا حظه مینماید و اینکه گوید رونق شرع و زینت اسلام  
 را دوار مبینم اشاره بد و ظهور است و از اسلام حقیقت  
 آن است چنانچه در قرآن بادیان دیگر نیز اسلام اطلاق  
 شده است . بعد به چهل سال سلطنت الهی حضرت  
 بهاء الله که در ۱۲۶۹ با اظهار امر سری در طهران شروع  
 و با صعود مبارک در سال ۱۳۰۹ خاتمه یافت تصریح نموده  
 و میگوید :

تا چهل سال ای برادر من دور آن شهریار بیستم  
 بعد از آن اشاره بحضرت عبدالبهاء کرده و صریحا میگوید  
 که بعد از مظهر امر (پسرش یاسادگار مبینم) شاه نعمت الله  
 باز در دیوان خود میگوید :  
 نوجوانی زد و دمان ملوک جا کند بر فراز تخت سلوک  
 سرحد رهم رازند برهم همچو کیوان زند بهند علم  
 تاسی و چارونج سال تمام شاهیشرا بود بد هر دوام  
 دگر از بعد یاد شاهی او آنچه امر است نیز هست نکو  
 نعمت الله آنچه بود نهان اند ز این نکته اثر نمود بیان  
 مقصد از نوجوان حضرت بهاء الله است که هیکل مبارک در  
 الواح قدسیه از جمله لوح سلطان ایران و لوح رئیس فارسی

خود را غلام یعنی جوان میخوانند . مقصود از دودمان  
 ملوک نیز سلسله سانسانی است که بنا بر آنچه که از قبل  
 گذشت اشاره بنسبت مبارک حضرت بهاء الله است و بعد  
 که ذکر سلطنت هیکل اظهر بعیان میآید تصریح میکند  
 که او (جا کند بر فراز تخت سلوک) و مقصد از سلوک دین است  
 و این برای آن است که کسی آنرا به سلطنت ظاهره تعبیر  
 ننماید بعد میگوید :

سرحد رهم رازند برهم همچو کیوان زند بهند علم  
 این نیز اشاره بمسافرت مبارک در خاک عثمانی (روم شرقی)  
 و تالیع آن اقلیم و نفوذ امر در هندوستان است و اما اینکه  
 میگوید تاسی و چارونج سال که رویم رفته ۳۹ سال ایام  
 سلطنت اوست این ایام مظهریت حضرت بهاء الله بحساب  
 شمسی است که ۳۹ سال بود .  
 این ابیات در نسخه جناب روحانی بطور نامرتب درج شده  
 است و بالغ به چهل بیت است که نگارنده بعضی از آن  
 هارا که صریح بود بترتیب معین ذکر نمود .

انتسبی

ای دوست من  
 تو شمس سما قدس منی خود را بکسوف  
 دنیا میلای . حجاب غفلت را خرق کن  
 تا بی پرده و حجاب از خلف سحاب  
 بد رآئی و جمیع موجودات را بخلعت  
 هستی بیارائیس .  
 "کلمات مکنونه"

\*\*\*\*\*

نام دوست

\*\*\*\*\* ( بهرام - بصری ) \*\*\*\*\*

دوست عزیزم مدتی است مدید که میخواهم با تو سخن گویم ولختی چند در ماورای جهان آب و گل آنجا که - فرشتگان ملکوت و ملائکه عالم لاهوت بال و پر میزنند و به نغمه و آواز جان را باه تراز میآورند بر بالهای روح به پرواز آئیم و نکته هائی از اسرار عشق و محبت و دقائق از معنای کمال و حقیقت بیابیم شنیده ام که تو زندگی در - منازل قشنگ و مجلل و گردش در خیابانهای زیبارا حیات حقیقی و سعادت واقعی میدانی شنیده ام که تو بساط - رنگین و آن خنده های مستانه و علائق فانیه را فخر انسانی و خوشبختی آدمی میدانی شنیده ام که سیرو گشت گلزار و تماشای - و بیار را خوشبختی انسان میدانی شنیده ام که گفته ای به هنگام بهاران بوشیدن و چیدن گلهای خندان و خواب خوش در سایه درختان لذت حقیقی دارد شنیده ام که تو عالم طبیعت را معبود خود و حقیقت را همان طبیعت میدانی عزیزم منهم با تو موافقم منهم نغمه بلبل را برگل و زوزه شور انگیز نسیم مشکبیز را دوست میدارم چشمک - اختران نورانی و طنازی و دلبریائی ماه تابان را در سطح بیکران آسمان دوست میدارم ولی در یک چیز با تو هم - عقیده نیستم و آن این است که زیبا نیما و شگفتی هائی طبیعت نباید ما را از زیبا نیما و شگفتی های عالیتر و بهتری که عبارت از عوالم روحانی و حقایق ملکوتی است محروم نماید عزیزم آسمان معنوی از این آسمانی که با چشمهای ظاهری

می نگری وسیع تر و زیبا تر است لذات روحانی از این لذات موقتی که در حیات جسمانی احساس میکنی لذیذتر و لذتبخشتر است نه فانی گلهای معنوی بسیار خندان تر و خوشبو تر از آن گلهای است که به هنگام بهاران در باغ و بوستان توتلزه اند ولی چون خیزان آید همه افسرده شوند و نه بویی و نه رنگی از آنها باقی ماند گلهای معنوی گلهای همیشه بهارند و از خنده و بوی خود جانها بطرب آرند عزیزم زیباییها و لذات عالم روحانی تا محدود است هر چه بگویم باز کم گفته ام بلی ( خوشبختی است ساحت هستی اگر اندر آئی و نیکو بساطی است بساط - باقی اگر از ملک فانی برتر خرامی و ملیح است نشاط مستی اگر ساغر معانی ازید غلام الهی بیاشامی اگر بایسن مراتب فائز شوی از نیستی و فنا و محنت و خدا را فرغ گردی ) و اما اینکه عیش و نوش و آواز و سرور و خوردن و خوابیدن و مظاهر طبیعت را دیدن حیات حقیقی و فخر انسانی دانسته ای مگر میدانی که ( انسان دو حیات دارد یک حیات جسمانی یک حیات روحانی حیات جسمانی انسان حیات حیوانی است ملا حظه میکنید که حیات جسمانی انسان عبارت از خوردن و خوابیدن و پوشیدن و راحت کردن و گردیدن و آشیا محسوسه را نظیر کائنات سائره از ستاره و آفتاب و ماه و جبال و دره ها و دریا ها و چشمه ها و تنگها دیدن است این حیات حیات حیوانی است ) ( بقیه در صفحه ۳۳۵ )

\*\*\*\*\*  
 \* جنت نعیم \*  
 \* \*\*\*\*\*

باز شده است این چنین مقدر ایزد  
 پرد انی الیه سعادت گوید  
 دورکن از سر هوای عالم فانی  
 وین قفس تن شکن فضای دگر بین  
 نفس نفیس از مفاد ذائقه الموت  
 چشم فروست از علائق دنیا  
 صهر جناب نعیم آنکه ورا خواند  
 بود موید کز او سوادی ایقان  
 مات وطوبی لمن یموت سعید  
 حسن مال است یا رجوع بمبست<sup>ست</sup>  
 فخر وی این بس که نسبتش به نعیم  
 ذکر نعیم آمده است و محو وی من  
 وچه نعیمی که روح بوده و روحان  
 قدر منیعش مسجل است و مصدق  
 اوست همان جنت نعیم که قرآن  
 اوست که زابیات دلپذیر مرصع  
 شاعر عادی مخوان موید و ملهم  
 شعر ملیحش بره علم و دانش توام  
 نثر نظرکن دراری است و ثانی  
 در لغت صرف ونحو و منطلق و عرفان  
 گفته نغزش جواهر است و نفائس  
 روشن از او این همه مسائل معضل  
 رتبه استاد یسر مبرهن و محرز

مرغ روانی برد بجانب مقصد  
 گوید انی الیه راجع ویرد  
 قطع نظر کن زما یری و ششاهد  
 نا متناهی جهان مفصل و متمد  
 هیچ نیابد بجز بهشت مخلص  
 دیده بدیگر سرا گشود مجدد  
 حضرت مولی الوری دبیر موید  
 آمده بسیاری از نفوس مسرود  
 این نه مات است گو حیات موید  
 حسن مآب است یا عروج بمقصد  
 نعمت حق بین سعید بود و شد اسعد  
 عاشق اویم اگر که نیکم اگر بد  
 وه چه نعیمی که بود روح مجسم  
 شاعر رفیعتر مسلم است و مشتاهد  
 حاکی از آن است با زبان محمد  
 سوی فلك بر فراشت کاخ شید  
 مو من موقن مگو که آتش موقد  
 طبع روانش شکافت سخت ترین سد  
 نظم بسی پر بها چو لعل وزیر جم  
 بحر محیطی چو سیبویه و مبرد  
 قدرت کلکتر چنانکه باید و شاید  
 منحل از او این همه رموز معقد  
 ارزش گنجینه اش فزون تر از این حد

هم فصحا در حضور او شده خاضع	هم عرفا صف کشیده رکع و سجد
آنچه بیان کرده ام نمی بود از بیم	و آنچه شمردم فقط یکی بود از عد
روح جناب نعیم و صهر عزیزش	در خور وصف مکر راست و موکد
باد معطر بر این دو مرجع و ضجیع	باد منور بر این دو مدفن و مرقد
مدح نعیم است (نوریا) توجه گویی	بگذر و بگذار با نفوس موکد

غرق یی بیکران شدی که ز موجش  
رفت بحیرت همه عقول مجرد

( علی خاتمی نوری )

#### ای احبای الهی

از رائحه تعصب جاهلانه و عداوت و بغض عامیانه و اوهام جنسیه و وطنیه و دینییه که یتمام مخالف دین الله و رضای الهی و سبب محرومی انسان از مواهب رحمانی است بیزار شوید و از این اوهمات تجرد یابید و آینه دل را از زنگد این تعصب جاهلانه پاک و مقدس کنید . تا بعالم انسانی یعنی عموم بشر مهربان حقیقی گردید و مهر نفسی از هر ملت و در آئین و در طائفه و هر جنس و هر دیار ادنی گری نداشتید . بلکه در نهایت شفقت و دوستی باشید شاید بعون و نهایت الهیه افق انسانی از این غیم کیفیت یعنی تعصب جاهلانه و بغض و عداوت عامیانه پاک و مقدس گردد . روز بروز سبب الفت و محبت در میان جمیع ملل شوید و ابدا در امور حکومت و سیاست مداخله و تکلم ننمائید . زیرا شمارا خدا بجهت وعظ و نصیحت و تصحیح اخلاق و نورانیت و روحانیت عالم انسانی خلق فرموده . این است وظیفه شما

وعلیکم التحیه والتبلیه

( ۴۴ )





حیرت قاجار بابوالحسن میرزا ملقب به  
"الشیخ الرئیس"

\*\*\*\*\* (عید الحجیه - اشراق خاوری) \*\*\*\*\*

<p>زکف لثیمان چو زحر است شکر زدست کریمان چو شهد است حنظل برای مدارس رسوم دوا رس چه گوئی تو چون امر القیس و اخطل قفا نیک من ذکر دار الاحبسه بسیقنا اللوی من دخول فحومل چه داری فسوسر رها کن دروسر بنسج الهوی من جنوب و شمال بیا همچو مردان ره دل قوی کن که از مرد دل خواستند از زنان دل بود در پناه علی شاه مردان فهل غیره فی الدواهی معمول علی قلب عالم علی روح آدم علی نفس خاتم علی شخیر اول علی اسم اعظم علی سر مبهم علی نور اقدم علی فرد اکمل خدا را به بین در مثالش مثل نفوس ملک پیشتر پیشتر مسخر شموس فلک زیر پایش مسذل شها ایکه مفتاح لطفست گشاید</p>	<p>(بقیه از شماره سی و نهم) شب تیره موئی و موری به بیند دو چشمش درخشان بسان دوشعل چو در سایه مرد بی اصل بوم کافی ذلیل یعوذ بقدرمل بتازم به صحرای قصری که فیها ذهاب عوت کالخلیع المعیدمل مرا اهل باید ز "سید عملس" زارقط ذهلول و عرفا جیهامل هم الاهل لامنهم السر ذایع ولا من جنسی فیهم فهو یخذل برای دامن نمان چه بری ز نمان الاقاصیر انما الصبر اخممل زماران فضلش مجونا امیدی فان لم یصب و ابل حسبنا طمل ومن یتتر الله یجعل له مخرجا ثم یدخله فی خیر مدخل زآب بصر نوثر و خاک زمین خور فذا خیر مشرب وذا خیر ما کل بزیر سر خویش بگذار و بگذر که این نرم پرست پاسخت جنسدل</p>
---	---

هر آن در که گسود بسختی مقل  
 کجا زاینه شرع زنگار رفتی  
 نمیشد اگر ز والفقار تو صیقل  
 تویی آن کتابی که آیات یکسا  
 همه در وجود تو آمد مفصل  
 بمن بنگر از مهر کز راه فت تو  
 به نیکی شود سوء حالم محول  
 بدست غضب ساز فرعونیا نرا  
 دچار ضفادع گرفتار قمل  
 مرا فیض خود تو فرمود جاری  
 ز طبع سخن ریز شعری چوسلم  
 کس اینگونه از گوهر آسمانی  
 نکرده است تا سخن را مکل  
 منوچهری اینسان سخن را نده لیکن  
 کجا شعر شاعر کجا وحی منزل  
 مرحوم شیخ پسر از توقف یک سال در قوجان بعزیمت  
 حج بیت الله از راه عشق آباد وطریق اسلا مبول عزیمت  
 سفر نمود و در مدینه منوره در مقابل قبر منور و ضریح  
 ظاهر حضرت رسول ص قصیده عربیه مسماة به ذریعه  
 التوسل الی خاتم الرسل را انشاد نمود و این قصیده  
 شامل بت و شکوی و اظهار اشتیاق به خراسان و بیان  
 احزان است و صورت آن این است .  
 ذریعة التوسل الی خاتم الرسل علی الله علیه واله  
 در تشریف بمدینه مطهره عرض و تقدیم کرده اند بعقبه  
 عرش مرتب .

بسم الله الرحمن الرحيم  
 یا ارض طوس طال منك بعیادی  
 بعد الدهر بالکرام بعیادی  
 یا جیرتی بحی الرضا حیتهم  
 لاتنقضوا ابداء عهد و دادی  
 لم انرمورد انکم اهل الصفا  
 قد کدرته اعین الحساد  
 انی لم شعور بذکرکم کما  
 شعف الکلیل بذکر طیب رقاد  
 دح لانی و ذرهم فی خوضهم  
 انی لفی واد وهم فی واد  
 ایظن عدالی بانی سائل  
 ساه عن الاوطان والا اولاد  
 اقیم فی وطن نبا و بنا اری  
 ذل الامجاد و لفا لا وفاد  
 والاسد من غابا تها تجلو اذا  
 حکم الثعالب فی شری الاوساد  
 ماخف میزانی لدی اهل النهی  
 ان سبنی خصم عنود عباد  
 نسب الکلیم الی السفاهة ساخرا  
 لما طغی فرعون ذوالا وتاد  
 او ما سمعت بما جرى لما سطحی  
 ابن الدعی بسید السجسباد  
 لکن ذالمنا العنید لقد طغی  
 ویزید طغیا ناعلی ابن زیناد  
 ( الی آخر )

در حین عزیمت حج چون بعشق آباد وارد شد ایمن  
قطعه فرمود — قوله

عجب مدار خرایم اگر بعشق آباد

آباد  
که کس ندیده که گردد دلی و عشق

صلاح کار مجواز من خراب که باز

طریق عشق گرفتیم هر چه باد اباد

پس از مراجعت از حج مدت دو سال در اسلا مبول توقف

فرمود و شهرتی تمام حاصل کرد و رساله اتحاد اسلام را

بنام سلطان عثمانی بنگاشت این رساله بطابع رسیده و —

مندرجاتش در شرح فوائد اتحاد مسلمین است و جنبه

لغظی آن بمراتب بیشتر از جنبه معنویه اوست و قطعه

نیز بعربی در تاریخ بنای مسجد عبدالحمید خلیفه

عثمانی بنظم آورده که مطلعش این است قوله

مسجد اسس بالتقوی علی اس سدید

ملك صار الاسلام ناقص مشید

تاریخ بنای مسجد مزبور جمله مسجد اسس بالتقوی

علی اس سدید است که مطابق سال ۱۳۰۲ هجری —

قمری است پس از دو سال توقف در اسلا مبول امنلی

در بار ایران از شیخ خواستند که بایران مراجعت

نماید سفیر کبیر ایران در اسلا مبول آن اوقات معین

الملك بود و باصرار شیخ را وادار بمراجعت نمود و از —

طرف امنای دولت مواعید بسیار داد و وعده های بیشمار

که چون مراجعت بایران کنید تلاقی مافات نسود و چنین

و پیمان گردد شیخ با آنکه میدانست که جمیع آن مواعید

عرقویه است بقول خون خود را بتهلکه ولیه دچار

کرده از راه رشت بطهران وارد شد وزیر اعظم امین السلطان

مقدم او را گرامی شمرد و در عمارت مخصوص خود او را —

مسکن داد و پس از چندی قرار شد شیخ بخراسان بر —

گردد امین السلطان انگشتری الماس بر شیخ داد و فرمانهای

شدید و سخت بوالی خراسان نوشت که در رعایت جانب

شیخ کوتاهی نکند شیخ بخراسان وارد شد والی خراسان

و سایر دشمنان شیخ با او بعد اوت برخواستند و اهمیتی بجا

باحکام صادره ندادند نایب التولیه آن ایام هم چون —

شنیده بود که امین السلطان بشیخ قوی داده نیابت

تولیت آستان قدس را باو دهد میداد یعنی برخاست

و آتش فتنه را دامن زد و والی خراسان رکن الدوله هم

اعانتی ننمود و بجزارت قیام کرد و بر اثر عناد مخالفین

والی دستور داد شیخ را تحت الحفظ به کلات برده توقیف

نمودند و در هنگامیکه تحت الحفظ بر حسب ظاهر بکلات

نادر راه سپار بوده اند فرموده اند —

نام گرفت خطه بغداد تاهری

و در کلات ماندم چون گنج نادری

هجرت نصیب طه از کید بولم —

انده سمیر موسی از مکر سامری

غیر از لباس تقوی غیر از حجاب قدس

مفت زجامای نکشم بهر ساتری

تیغ زمان من نتوان کرد در غلاف

یا للحد ر که طبع کند عنم شاهی (۱)

(۱) شاهی — از غلاف بیرون آمدن

ز آن رو که شعر گوئی لاینبغی له

اعجازی نمایم در فن شاعری

گر خصم افترا زده نبود عجب که بست

بود بهل بر پیمبر تهمت به ساحری

چون حرث جان افروز امری الی الله است

باجبر باطنی چه غم از کسر ظاهری

و نیز این اشعار را در ایامی که در کارده نزدیکی کلات

نادری توقیف شده بودند و امر شان مجهول الخاتمه

بود فرموده اند .

اسیسو وار شدم تا که رحسپار کلات

بد بود انشر و هشر چرخ زده مدار کلات

عمید دین را با من مجال نسبت نیست

ولی چو اشکنوان است کوهسار کلات

چو کوه کن بشکافم نمی بتیشه عبیر

اگر چو صخره عما بود حصار کلات

هر زار گلشن عزت دیده در دل من

تو خاروزار به بینم بخارزار کلمات

سمند هوش جهانم کمنظا و کشم

اسیر وار کنم هر چه شیرو شار کلات

چنان برانم بیدق بعون و همت شاه

که ن پیاده پیام نهد سوار کلات

دلایه جبر قنما جز رضا چه چاره که ما

باختیار نکردم اختیار کلات

پسر از مدتی از توقیف کلات مستخلص و معزم مهاجرت

از خراسان عازم عشق آباد گردید و با عیال و اولاد در

روز یازدهم ماه رمضان سال ۱۳۰۹ هجری قمری از مشهد

خارج شد و بعشق آباد ورود نموده مدتی در بلاد مهمه

ترکستان سائر و سیاحت سمرقند و بخارا و چهار جسو

و صحرای ترکمان و غیره مشغول بود و از اینکه این گونه بلاد

که قبلا در تصرف ایرانیان بوده در دست دیگران افتاده

حسرت و افسوس بسیار خورد و این قطعه را در چهار

جوف فرمود :

بچار جو چو رسیدم زهر ندو دیده من

دوجوی گشت روان کآب چار جو پیرد

فسوس خوردم بر حال دستان که چرا

چنین ممالک شایسته را عدو پیرد

شیخ در اوائل ماه شوال بحاجت ففقا عزیمت نمود و مورد

احترام ایرانیان بود و با احباب نیز باطنا مجالس و محاسن

و بالاخره وارد اسلامبول گردید و پس از چند روز توقف

بعزم زیارت بیت الله سفر کرد و باز باسلامبول مراجعت

فرمود و یکسال توقف کرد و مورد عنایات سلطان عبدالحمید

قرار گرفت و فیض ملاقات خلیفه عثمانی برای او دست داد

و سلطان عبدالحمید در هنگام عزیمت شیخ پسر از حصول

ملاقات انفیه دان مرصعی که بسیار عالی و گران بها بود

بشخص بوسه یادگار مرحمت فرمود بزرگان ایران مترصد

بودند که مبادا شیخ خاطر خلیفه عثمانی را برانگیزد

و سبب تولید فتنه و هجوم بمملکت ایران گردد لهذا پیوسته

مراقب او بودند و لکن شیخ در این هوالم نبود و آن ایام

چون سید جمال الدین افغانی در اسلامبول متوقف بود

و در نزد خلیفه تقریبی داشت و دم از اتحاد اسلام میزد

که باین دسیسه سلطنت ناصرالدین شاه را سرنگون کند  
 شیخ را توقف در اسلامبول خوش نیامد و بعزم زیارت  
 عتبات عالیات از اسلامبول روانه بیروت شد و تاریخ  
 عزیمت از اسلامبول شهر ربیع الثانی سال یکهزار و  
 سیصد و یازده بود از بیروت زیارت ارض اقدس و بیست  
 المقدس شتافت و آن حدود را زیارت کرد و در همین سفر  
 بود که فیض درک حضور باهر النور مرکز میثاق برای  
 او دست داد در ورود بعکا در منزل متصرف وارد شد  
 و بزرگان شهر بملاقات شیخ میرفتند حضرت عبدالبهائم  
 هم در منزل متصرف از شیخ دیدن فرمودند شیخ  
 در صدر مجلس با تکبر تمام از مشاهده هجوم خواص  
 و عوام جالس بود و متعاقبا سخن میگفت و قلیان میکشید  
 و قتیکه هیکل مبارک ورود فرمودند شیخ چنانکه باید و  
 شاید بانجام مراسم عبودیت قیام نکرد و همچنان بسخن  
 ادامه داد و ترک قلیان نگفت پس از مختصری هیکل  
 مبارک تشریف بردند و یکی دو روز بعد که شیخ برسسم  
 بازدید بمحضر مبارک مرکز پیمان مشرف شد و ده هم  
 از احباب مشرف بودند هیکل مبارک قدمی چند با شیخ  
 مشی فرمودند و بیاناتی مینمودند که هیچیک از احباب  
 نمیتوانست نزدیک رود و استراق سمع کنند در اوائل حال  
 شیخ دوشاد و شر هیکل مبارک راه میرفت و اولی نکشید که  
 مانند عبد ذلیل خود را عقب کشید و کسی نفهمید چه  
 شد همینقدر شیخ رئیس از محضر مبارک که مرخص شد  
 چشمانش از شدت گریستن مانند دوکاسه خون قرمز بود  
 دیگر لسان عظمت چه فرموده بود و او چه شنیده بود

کسی را اطلاعی نیست و خود شیخ هم در این خصوص  
 به کسی چیزی نگفت :  
 هر که را اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش درختند

از آن پس همواره در محضر مبارک بنده وار میایستاد  
 و لب بقلیان آشنا نکرد ادبش روی فاحسن تادیبی  
 رمزی از این مقال و شمه ای از شرح این حال است  
 هیکل مبارک او را ما مور بتبلیغ فرمودند شیخ هم از آن  
 پس بهر جا که میرفت تلویحا و با اشاره در ضمن وعظ خود  
 بالای منبر در ضمن سخن اشاراتی میکرد و از آیات  
 الهیه در ضمن گفتار بر زبان میراند ولی تا آخر علنا  
 به تبلیغ امر قیامی نکرد از جمله بسیاری از او شنیده  
 اند که بالای منبر در باره فضائل حضرت عباس سخن  
 میرانده و میگفته :

حضرات و عاظ در ضمن عبارات و الفاظ میگویند حضرت  
 عباس لب تشنه بود اما آن عباس را که من میشناسم  
 جام آب حیات در دست دارد و لب تشنگان جهان را از  
 کاس فیض خود سیراب میسازد .

ارباب مقاتل گفته اند که دستمای حضرت عباس قطع شد  
 اما من آن عباس را که میشناسم با دست قدرت شرفی  
 و غرب را مسخر کرده و عموم عطای جزیل مبذول میدارد  
 (.....) از این قبیل روایات از او بسیار در میان  
 مردم بیادگار است در ایام اقامت در ارض اقدس -  
 اشعاری گفته اند از جمله در ایام تشریف خود این  
 قاعه را بنظم آورده است :

دید ی که چگونه دل از آن گونه گرفتیم  
 با همت شاهانه سلطان طریقت  
 گوئی بره گردون گردونه گرفتیم  
 بگرفت چو ملک دل ما را زکرم گفت  
 کمتر دل ما حب دلی این گونه گرفتیم  
 قصایدی نیز در مدح حضرت امیرع که تخلص بمدح  
 سلطان محمد شاه است در هندوستان برشته نظم -  
 آورده است از جمله مسقط مسدسی است که مطلعش  
 این است .  
 مجلسیان برگ عیش باز ساز آورید  
 مغیجگانرا بیتم با دف و ساز آورید  
 مطریکانرا میان بسته و ساز آورید  
 در همه فن ها حریف محرم را ز آورید  
 عشرت نوروز را باده فراز آورید  
 جشن همایون عید مانده زخم یادگار  
 این مسقط بسیار مفصل است و نقل تمام آن باغست  
 اطنا بست .  
 مرحوم شیخ رئیس را گفتارها و اشعار در باره امرالله  
 نیز هست که نسخه آنها جمع آوری نشده برخی از آنها  
 در کتاب محاضرات مندرج گردیده و در این مقام از نقل  
 و تکرار آن صرف نظر میشود و مطالعه آن کتاب موکول  
 میدارد و در اینجا بذکر مختصری قناعت میشود :

( بقیه در شماره آینده )

تعاطیت راج القدس فی راحة الانس  
 وفزت بکاس الانس فی ساحت القدس  
 تذکرت فی قدس الخلیل اخلتسی  
 بعهد بلا نکت وود بلا نکس  
 عباحی علی سکر مساعی علی هوی  
 فوالله لا ادری اصبح او امسی  
 لعمرک لا انسی مقامی بمقدس  
 وان کان طول الدهر عما جری ینسی  
 وعاقرت قسیسا تعرب لفظه  
 فالقیته رب الفصاحة کالقیس  
 پس از فوز بلقا حسب الامر برای تبلیغ از ارض اقدس قصد  
 هندوستان کرد و در اواخر ماه جمادی الثانی سال  
 ۱۳۱۱ وارد شهر بمبئی گردید ولی معاشرتش با  
 احباب با نهایت حکمت بل با کمال تقیه بود و در بین  
 مردم با نهایت احترام بسر میبرد و به منبر و وعظ پرداخت  
 و مورد توجه سلطان محمد شاه گردید و شرحی در این  
 خصوص بقلم خود در شرح حال خویش نگاشته است  
 در ضمن توقف در هندوستان اغلب بلا دمهمه آن سامان  
 را دیدن کرد و چون بشهر پونه رسید این قطعه را  
 از شهر پونه در ضمن مراسله به نواب مستطاب اشرف  
 والا آقای سلطان محمد شاه دام اقباله به بمبئی مرقوم  
 داشته اند .

هر چند که دور از توره پونه گرفتیم

جز در ره عشقت صنما پو نگرفتیم

تلخ است بسی پونه ما بی گل گونه

لذا اگر ما حیات جسمانی را فخر انسانی و حیات حقیقی بدانیم این عقیده ایست باطل چه که این حیاتی که ما آنرا فخر انسانی و سعادت و حیات حقیقی میدانیم حیات حیوانی است و اگر بگوئیم این حیات حیات انسانی است راست نگفته ایم ( اما حیات روحانی حیات است حیاتی است که عالم انسانی به آن روشن است حیاتی است که انسان از حیوان ممتاز حیاتی است که ابدی است سرمدی است برتوفیض الهی است حیات روحانی انسان سبب حصول عزت ابدی است حیات روحانی انسان سبب تقرب الی الله است حیات روحانی انسان سبب دخول در ملکوت الله است حیات روحانی انسان سبب حصول فضائل کلیه است حیات روحانی انسان سبب روشنائی عالم بشر است )

سرای دوست دیرین و یار نازنین اگر مشتاق حقیقت و طالب سعادت هستی بنفحه الهی منجذب شو و دل از عالم هالمیان برکن رحمانی شو و آسمانی نورانی شو و ربانی خفتگان را بیدار نما و بیهووشان را هوشیار جام می الهی بر کف گیر و تشنگان را سرمست از با ده ربانی کن آن وقت خواهی دید عالم روح چه عالمی است که زنده میسازد و ایمان چه حقیقتی است که نفوس را روح جدید و حیاتی جدید بخشد و خود نیز از فرط شوق و ذوق سرازیر یا نشناسی و سعادت حقیقی و حیات انسانی و فخر آدمی و عزت سرمدی را همین دانسی .

\*\*\*\*\*

کلمات مکتونه بقیه از صفحه ۳۱۹

میگرداند و آن کس که به چنین مقامی رسید ملاحظه میکند که ریاحین و زهار آن حدیقه روائح طیبه سراز عشق را منتشر میکند و اثمار و فواکشر اسرار ملکوت حکمت لانهایی میبخشد . اما با وجود این همابواب جدید عرفان که بر وجه انسان مفتوح گشته باز هویت ذات الهی کما هی بیان نشده و فقط آنچه خداوند علی اعلی ما دون فرموده مذکور گردیده نه بیشتر چه زیاده بر آن فوق طاقت و استعداد انسان است و هویت ذات الهی و حلاوت نداشتن همچنان مکتوم مانده .

زهی حیرت و حسرت و دریغ که حرارت فواد و سعیه نظر صاحب این کتاب کوچک و عزیز در شرق سبب نشد که ضغینه و بغضای علمای آن دیار بر انگیزخته گسرد و حضرتش که در خاندانی نجیب و ثروتمند ایرانی تولد یافته بود گرفتار حسد و قتل مایان و مصادره اموال و نفی و زنجیر نمود و محکوم بان شد که مادام الذیات در قلعه عکا که منفا و محبس مجرمین سلاطین عثمانی بود و از عفونت هوا چنان بود که اگر طبری بر فرازش پرواز میکرد هلاک میشد محبوس ماند و نیز چه قسدر عجیب است که این مجلد گرانبها که هم از حیث افکار و هم از جهت انشاء در نهایت زیبایی و بلاست توجه دانشمندان و نویسندگان انگلیسی را بخود معطوف نداشته و تا بحال که هفتاد سال از حین نزول آن میگذرد هنوز در دین و معارف غرب معروف نیست .

( انتہی )

آدمی بدیع و خوانندگان

خلوصت میکند اندر زمانه  
 بهین عبد خداوند یگانه  
 اگر داری خلوص و حسن نیت  
 پری بی پر مکه آن آد نیت  
 بیان حسن نیت میتوانی  
 پری اندر سموات معانی  
 اگر خواهی شوی تو بنده خاص  
 مری گردی و هادی اشخاص  
 نباشد راه آن جز حسن نیت  
 که این دارد بهر راهی مزیت

تصحیح :

در مقاله بوستان دوستان که در شماره ۱۳ صفحه  
 ۲۷۹ چاپ شده است در چند مورد قریه گروگان  
 اشتباها گردگان ذکر شده است از خوانندگان  
 عزیز متنی است اصلاح فرمایند .

هیئت تحریریه آدنی بدیع

\*\*\*\*\*  
 \*\*\*\*\*  
 \*\*\*\*\*  
 \*\*\*\*\*  
 \*\*\*\*\*

۱ - سر مقاله این شماره بقلم جرج تاونزند از -  
 احبای مطلع و دانشمند غرب میباشد که جناب هوشمند  
 فتح اعظم آنرا از انگلیسی ترجمه نموده اند خوانندگان  
 عزیز را بمطالعه این مقاله حالب و سودمند که نمونه  
 بارزی از طرز تفکر احبای غرب راجع به کلمات مبارکه  
 مکتونه که از آثار نفیسه امریه است دعوت میکنیم و -  
 امید داریم استفاده شایان نصیب آنان گردد .  
 ۲ - مقاله شاه نعمت الله ولی بقلم جوان دانشمند  
 جناب روح الله مهرباخانی است هیئت تحریریه با عرض  
 تشکر و امتنان فراوان از ایشان قرائت این مقاله را  
 بخوانندگان عزیز توصیه مینماید .  
 ۳ - شعر این شماره از جناب علی خاتمی نوری -  
 است که بیاد متصاعد الی الله جناب دبیر مؤسسه  
 علیه رضوان الله داماد جناب نعیم شاعر توانمای  
 بهمانی سروده اند .  
 ۴ - جناب حسام فروغیان از جوانان مطلع و منجذب  
 قصص کاشان قناعه شعری برای مجله ارسال داشته  
 اند که چند بیت منتخب آن زیلا درج میگردد  
 نخستین شرف راه عشق جانان  
 خلوص نیت است و قلب تابان  
 خلوصت میکند ز آلودگی پاک  
 خلوصت میرساند تا بافلاک